

رابطه علم الهی با اختیار انسان با تاکید بر نقد نظر مرحوم محقق خراسانی^۱ رحمه

الله در معنای طلب و اراده در معنای لفظ امر

محمد علی رمضانی (ایران)^۱ مجتبی عفتی (ایران)^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۳

چکیده

علم پیشین خداوند و چگونگی پیوند آن با اختیار، از جمله مسائلی است که از قدیم در کلام و فلسفه اسلامی و نیز در کلام و فلسفه مسیحی و یهودی مطرح بوده است. یکی از اوصاف ثبوتی خداوند «علم» است. در بینش اسلام، خدا به همه امور عالم آگاه است. علم، هم از اوصاف ذاتی خداوند است هم از اوصاف فعلی. به بیان دیگر، علم الهی مراتب گوناگونی دارد که بعضی از آنها، صفت ذاتی و بعضی صفت فعلی است. حال یکی از مسائل پیچیده فلسفی، که از یک طرف با «خداشناسی» و طرف دیگر با «انسان شناسی» مرتبط است، مسأله سازگاری علم الهی با اختیار انسان است. برای پاسخ به این سوال اول باید معنای «علم» و «اختیار» برای ما روشن گردد. که در ادامه به آن میپردازیم. در این مقاله از دو جهت علم الهی مورد بررسی قرار گرفته است. از یک جنبه رابطه علم الهی با اختیار انسان مورد بررسی واقع شده است. و از طرفی چون به نحوی برخی از دانشمندان علم الهی را در بحث تکالیف انسان دخیل دانسته اند؛ رابطه ی علم با تکالیف هم مورد بحث قرار گرفته است. برخی مثل اشاعره علم الهی را در انجان تکلیف انسان مؤثر تام دانسته لذا او را در انجام تکالیف مجبور میدانند. ولی طبق نظر بزرگان امامیه انسان در انجام افعال مجبور

۱ طلبه مدرسه علمیه صاحب الزمان پایه ۴، mohammadailrmzani994@gmail.com.

۲ استاد همکار - مربی - گروه فقه و اصول - دانشکده فقه خانواده - جامعه المصطفی (ص) - دانشگاه مجازی المصطفی (ص) - قم

نیست. با توجه به اینکه بحث افعال مطرح میشود، مقاله رویکرد فقهی هم پیدا میکند. زیرا افعال مکلفین موضوع علم فقه است. به همین جهت این مقاله میان رشته ای است.

کلید واژه

جبر- اختیار- علم الهی- انسان

مقدمه

مبانی نظری

الف- معنای علم: بر اساس یک اعتقاد رایج، «علم» معنای بدیهی و روشن دارد؛ زیرا هر یک از ما انسان‌ها آن را به مشابه یکی از احوال نفسانی، در درون خود می‌یابیم و گفته شده است که علم از امور بدیهی است زیرا آنچه غیر علم است به علم شناخته شود و اگر بخواهیم علم را تعریف کنیم دور محال لازم می‌آید و هرکس به ضرورت و وجدان به وجود خود عالم است و علم هرکس به وجود خود علم خاص بدیهی است و بداهت خاص مستلزم بداهت عام است (سجادی، ۱۳۷۵: حرف علم)

البته این نکته را نباید فراموش کرد که علم ما انسان‌ها، در اقسام گوناگون خود، دارای محدودیت‌ها و نقایصی است اما علم الهی از همه این نواقص مبرا است؛ علمی است مطلق، نامحدود، ازلی و ابدی که به هیچ ابزار و واسطه‌ای نیاز ندارد. و آگاه به همه امور (گذشته، حال، بلکه بر تمام حوادثی که در آینده نیز رخ می‌دهد) واقف است.

معنای علم در لغت: راغب در مفردات علم را به معنای ادراک حقیقت یک چیز می‌داند الْعِلْمُ: إدراك الشيء بحقيقته (راغب، ۱۴۱۲: ص ۵۸۰)

معنای علم در اصطلاح:

متکلمان گویند: علم عبارت از صفتی است که موجب تمیز اشیاء از یکدیگر می‌شود (سجادی، ۱۳۷۵: حرف علم)

رابطه علم الهی با اختیار انسان با تاکید بر نقد نظر مرحوم محقق خراسانی .../ ۱۴۹

ب- اختیار: توان انتخاب یکی از دو یا چند کار بدلیل. یعنی در هر موردی که انسان قادر باشد کاری غیر از آنچه که فی الواقع انجام می دهد، انجام دهد. استاد مصباح می فرماید: معنای عام اختیار این است، که فاعل ذی شعوری کار را بر اساس خواست خودش، و بدون قهر قاهری انجام دهد (مصباح یزدی، ۱۳۶۶: ج ۲ ص ۹۵)

علم الهی از نگاه قرآن و روایات

آیات متعددی از قرآن کریم درباره علم و دانایی خداوند سخن گفته اند. از صیغه های فعلی مصدر «علم» (مانند) عَلِمَ و يَعْلَمُ (که بگذریم، صفت «علیم») (بسیار دانا) (و فروع آن مانند) «سمیع و بصیر» (شنوا و بینا) ده ها بار به عنوان وصف خداوند در قرآن به کار رفته است. علاوه بر این، در بعضی آیات شاهد اوصاف خاص تری مانند «عالم الغیب و علام الغیوب» هستیم. در اینجا ناچاریم تنها به ارائه گوشه ای از دیدگاه های قرآن در این باب بسنده کنیم. در قرآن سوره ملک آیه: ۱۴: «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ الْغَافِلُ الْخَبِيرُ» (به این اشاره دارد که ؛ علم خداوند به موجودات هستی را بر اساس خالقیت او اثبات می کند. و مسأله علم الهی در روایات خاندان عصمت (ع) (نیز از زوایای مختلفی طرح شده است. در پاره ای از روایات، از علم ذاتی خداوند و عدم توقف آن بر وجود معلوم سخن به میان آمده است. امیر مومنان (ع) (در توصیف خداوند می فرماید:

«عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ» خداوند عالم بود در آن زمانی که هیچ معلومی وجود نداشت.

در برخی روایات نیز به علم خداوند قبل و پس از ایجاد اشیاء اشاره شده است. در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم:

«لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رَبُّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتَهُ وَ لَا مَعْلُومٌ... فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَ كَانَ الْمَعْلُومُ وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۱۰۷)

خدای عزوجل، پروردگار ما، در ازل وجود داشت درحالی که علم عین ذاتش بود و هیچ معلومی در میان نبود... پس هنگامی که اشیاء را ایجاد کرد و معلوم وجود یافت، علم او بر معلوم واقع شد.

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در پاسخ به یکی از اصحاب خویش که گفته بود: «الحمد لله مُنتهی علمه (سپاس خداوند را به اندازه علم او)» (فرمود: لا تُقُلْ ذلک؛ فإِنَّه لیس لِعِلمه مُنتهی (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ص ۱۳۴) چنین مگو؛ زیرا علم خداوند را پایانی نیست.

علم ذاتی و علم فعلی

در آغاز این بحث، اشاره کردیم که بعضی از اوصاف علم الهی، صفت ذاتی و بعضی دیگر، صفت فعلی اند. و مراتب سه گانه علم خداوند عبارت اند از: علم به ذات؛ علم به اشیاء دیگر قبل از ایجاد آنها؛ علم به اشیاء دیگر پس از ایجاد آنها. با تأمل در مراتب سه گانه علم الهی روشن میشود که باید مرتبه اول و دوم را از اوصاف ذاتی و مرتبه سوم را از اوصاف فعلی به شمار آوریم.

رابطه علم الهی و اختیار انسان:

نظر جبریون:

یکی از دلایل دین داران جبرگرا: علم پیشین خداوند به افعال انسان هاست. با این مسأله، گروهی طرفدار جبرند و هیچ یک از افعال انسان را اختیاری نمی دانند و گروهی دیگر، از اختیار انسان طرفداری می کنند و او را در برخی اعمال خود مختار می دانند.

حال می توانیم این شبهه را این گونه بیان کنیم: علم خدا از نخست به کلیه حوادث و رخدادهایی که در جهان واقع می شود، تعلق گرفته است. خدا از ازل می داند که فلان پدیده و فعل خاص در کدام روز و در چه شرایطی محقق و عملی خواهد شد، در این صورت انسان، از انجام آن

رابطه علم الهی با اختیار انسان با تاکید بر نقد نظر مرحوم محقق خراسانی .../۱۵۱

کار ناچار و ناگزیز است و ترک آن برای او ممکن نیست، زیرا اندیشه امکان ترک، ملازم با این است که علم خدا صحیح و پابرجا نبوده و آمیخته با جهل بوده باشد، و این برخلاف فرض ماست که خدا بر همه چیز از ازل آگاه است».

بررسی

برای پاسخ به این پرسش چند راه آمده است:

۱) پاسخ نقضی

اگر علم ازلی خداوند سرچشمه جبری بودن افعال انسانها باشد، خداوند نیز فاعل مختار نخواهد بود، زیرا همان گونه که خداوند از ازل بر افعال انسان ها عالم و آگاه است، بر افعال خود نیز علم و آگاهی دارد و در این صورت اگر علم ازلی ما سلب اختیار و مجبور بودن فاعل است، باید خدا را نیز فاعل و آفریدگار مجبور بدانیم. در حالی که خود کسانی که اعتقاد به مجبور بودن انسان ها هستند، نیز خداوند را فاعل مختار می دانند.

۲) پاسخ حلی

الف- علم بحثی و اختیار و اراده بحثی دیگر است و این دو با هم تراحمی ندارند (تابگویم افعال اختیاری یعنی اختیار هر یک از فعل یا ترک چیزی، چون خداوند می داند ما انسان ها یا فعل را انتخاب میکنیم یا ترک آن را، پس مجبوریم و اختیاری در کار نیست).

زیرا اگر دو اتومبیل با اختیار تمام در حال حرکت اند یا دو طلبه مشغول درس خواندن باشند. و شما رو محاسباتی بدانید که این دو با سرعت و کیفیت درس خواندنی که دارند. قطعاً در ساعت خاصی در نقطه مشخصی با یکدیگر تلاقی خواهند کرد یا یکی از دیگری سبقت خواهد گرفت، آیا وقتی با یکدیگر برخورد کردند یا یکی سبقت گرفت، علت آن، علم شماست. و با آن دو همچون دو فاعل بی اختیار و اراده معامله می شود؟؟

پس علم الهی نیز هرگز سلب اختیار از انسان ها نمی کند.

ب) علم خداوند به افعال انسان، به صورت مطلق تعلق نمی پذیرد، بلکه متعلق علم خداوند، عمل انسان با تمام خصوصیات آن است که از جمله به اختیاری بودن آن و تاثیر اراده و قدرت انسان در وقوع آن اشاره کرد.

بنابراین خداوند از ازل می داند که انسان با بهره گیری از اختیار خود، اعمال خاص را انجام می دهد و بدیهی است که در این صورت، نه تنها علم خداوند با اختیار انسان منافاتی ندارد، بلکه آن را تاکید می کند.

نتیجه آنکه علم خداوند به صدور فعل از فاعل آن، با حفظ تمام خصوصیات موجود در فاعل تعلق می گیرد.

بنابراین اگر فاعلی فاقد شعور و اختیار باشد (مثل آتش که منشأ حرارت است) علم الهی به صدور فعل آن به نحو غیر اختیاری تعلق می پذیرد؛ یعنی خداوند از ازل می داند که فلان آتش در زمان و مکان خاصی، به صورت غیر اختیاری منشأ ایجاد آتش میشود. اما اگر فاعلی دارای شعور و اختیار باشد (مانند انسان)، متعلق علم الهی این است که فاعل مذکور با اختیار و گزینش آزاد خویش افعال خود را انجام می دهد.

علامه طباطبایی در این زمینه می گوید:

«خدا از هر پدیده ای با خصوصیت و ویژگی هایی که دارد، آگاه است. و او از کارهای اختیاری انسان از ازل آگاه است. و در این صورت ممکن نیست کارهای اختیاری به صورت غیر اختیاری انجام شود. (طباطبایی، محمدحسین، مرحله ۹، فصل ۱۴)

باتوجه به حرف هایی که تا الان مطرح شد، شاید برای شما هم این سوال پیش آمده باشد که: آیا علم خدا تغییر پذیر است و آیا حکم خدا قابل نقض است؟

تغییر سرنوشت به معنی اینکه عاملی که خود نیز، از مظاهر قضا و قدر الهی و حلقه ای از حلقات علیت است. سبب تغییر و تبدیل سرنوشتی شود. به بیان دیگر؛ تغییر سرنوشت به موجب سرنوشت و تبدیل قضا و قدر به حکم قضا و قدر، هر چیز شگفت و مشکل به نظر می رسد اما

رابطه علم الهی با اختیار انسان با تاکید بر نقد نظر مرحوم محقق خراسانی .../۱۵۳

حقیقت دارد. اینجاست که سوال خودی نشان می‌دهد، آیا علم خدا تغییر پذیر است؟ آیا حکم خدا قابل نقض است؟

جواب همه‌ی اینها مثبت است. بله، خدا علم قابل تغییر دارد، حکم خدا قابل نقض است. یعنی دانی می‌تواند در عالی اثر بگذارد، نظام سفلی و اختصاصاً اراده و خواست و عمل انسان می‌تواند عالم علوی را تکان دهد و سبب تغییراتی در آن شود. و این عالی‌ترین شکل تسلط انسان بر سرنوشت است، این همان مسئله‌ای است که قرآن کریم برای اولین بار در تاریخ معارف بشری از آن یاد کرده است: «یَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أَمَ الْكِتَابِ» (رعد ۳۹)؛ یعنی خداوند هر چه را بخواهد که قبلاً ثبت شده است محو می‌کند و هر چه را بخواهد که قبلاً ثبت نشد ثبت می‌کند.

چند نکته ضروری

مختصراً در اینجا به چند نکته برای بسط و توضیح بیشتر اشاره می‌شود:

نکته اول: فاعل مضطر و مختار

فاعل‌ها به دو صورت هستند:

الف. فاعل بالطبع: علم پیشین خدا به این گونه فاعل‌ها به این صورت تعلق می‌گیرد که اینها بدون اختیار کار خود را انجام می‌دهند؛ مانند قلب انسان و دستگاه گوارش او که به صورت یک امر اجباری حرکت نموده و افعال خاص خود را جلوه‌گر می‌سازد. حال اگر اینها کار خود را با اختیار انجام دهند، علم خدا واقع‌نما نخواهد بود.

ب. فاعل مختار و آزاد:

این گروه از فاعل‌ها کارهای خود را بر اساس انتخاب و اختیار انجام می‌دهند؛ مثل ملحدان که پرستش خدا و الحادشان بر اساس اختیار می‌باشد و اگر این دو فعل در واقعیت خارجی بدون اراده و اختیار تحقق پذیرد، علم ازلی واقع‌نمایی خود را از دست خواهد داد و منجر به جهل خواهد شد.

نکته دوم: فرق ضرورت فعل با جبر

ضرورت فعل غیر از جبر است. فعلی که در خارج ایجاد می شود، اگر تمام اجزاء علتش تحقق پیدا کند، واقع خواهد شد و ضرورت است. از جمله مقدمات فعل اختیاری، صفت اختیار فاعل است که اگر بخواهد انجام می دهد و اگر نخواهد انجام نمی دهد. و هرکاری نسبت به هر یک از اجزاء ممکن است و نسبت امکان به آن داده میشود؛ ولی نسبت به تمام علت و مجموع اجزاء علت تامه اش حتمی الوقوع خواهد شد. برای مثال، نوشتن یک سطر، مرکب است از علت های ناقصه فراوان؛ مانند: دست، کاغذ، نویسنده بانوشته، اتحاد زمان و مکان. و یکی از اجزاء علت، اختیار نویسنده است. نسبت معلول به مجموع اجزاء علت تامه «ضرورت» است و نسبت به تک تک اجزاء یکی از آنها اختیار انسان است، به نحو امکان می باشد. نتیجه: اختیار انسان در کنار علت های ناقصه در مجموع سبب ضروری و حتمی بودن فعل می شود. و علم پیشین خدا به تمام اجزاء علت تامه از جمله اختیار انسان تعلق می گیرد، به همین سبب، علم پیشین خدا منافاتی با اختیار انسان ندارد.

نکته سوم: شاهد قرآنی

در توضیح پاسخ سوال آغاز بحث می توانیم به قرآن هم استناد کنیم. قرآن داستان حضرت یونس پیامبر و قوم او را در چندین سوره بیان می کند. قوم یونس پس از مشاهده نشانه های نزول عذاب الهی به راهنمای مرد دانشمند و کاردانی که در میان آنان بود، گوش فرا دادن، همگی از شهر بیرون رفتند و به دعا به درگاه خدا پرداختند. قرآن در این مورد می فرماید: «لما آمنوا كُشِفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ» (یونس ۹۸)؛ چون به خدا ایمان آوردند عذاب ذلت در دنیا را از آنان برداشتیم و تا زمانی معین بهره مندشان گردانیدیم.

بدیهی است که نزول عذاب و یا برداشته شدن آن، هر یک معلول عوامل خاصی بوده است. به عنوان مثال، پیروی نکردن آنان از پیامبر خدا، عامل نزول عذاب بوده و این خود از قضا و قدر الهی به شمار می آید؛ همانگونه که ابراز ندامت و استغفار و دعا به درگاه خدا نیز عامل برداشته شدن عذاب و نمونه ای دیگر از قضا و قدر الهی می باشد. و اراده و خواست خدا این بوده که

رابطه علم الهی با اختیار انسان با تاکید بر نقد نظر مرحوم محقق خراسانی .../ ۱۵۵

اگر آنان در عقیده و رفتار خود تغییر دهند، این سرنوشت را تغییر داده، محو نمایند». یمحوا الله ما یشاء و یثبت «که در مطالب بالا قبلا ذکر کردیم.

یعنی خدا از ازل می دانست که قوم حضرت یونس با اختیار و آزادی در رفتار خود تجدید نظر کرده و توبه می کنند و در مسیر هدایت قرار می گیرند. پس تمام جزئیات کار را هم خدا می دانست.

در روایتی، ابوبصیر می گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: چرا خداوند عذاب را که بر بالای سر قوم یونس سایه افکنده بود از آنان برداشت، ولی نسبت به اقوام دیگر چنین نکرد؟ امام (ع) پاسخ دادند: چون در علم ازلی و پیشین خدا مقدر شده بود که آنان توبه می کنند. عن أبی بصیر عن أبی عبد الله علیه السلام قال: لما أظّل قوم یونس العذاب دعوا الله فصرفه عنهم، قلت: کیف ذلک؟ قال: کان فی العلم انه یصرف عنهم (العروسی الحویزی، ۱۴۱۵: ج ۲، ص ۳۲۷)

نقد نظر مرحوم محقق خراسانی « رحمه الله » در معنای طلب و اراده در معنای لفظ

امر

مرحوم اخوند در بحث ماده امر اشکالی را مطرح می کنند که در مورد مباحث

کلامی است و ربطی به مسائل اصولی ندارد

إن قلت: إن الکفر و العصیان من الکافر و العاصی و لو کانا مسبوقین بإرادتهما، إلا أنهما إلی ما لا بالاختیار، کیف؟ و قد سبقهما الإرادة الأزلیة و المشیة الإلهیة، و معه کیف تصح المؤاخذه علی ما یكون بالأخرة بلا اختیار؟

قلت: العقاب إنما بتبعة الکفر و العصیان التابعین للاختیار الناشئ عن مقدماته، الناشئة عن شقاوتهما الذاتیة اللازمة لخصوص ذاتهما، فإن (السعيد سعيد فی بطن أمه، و الشقی شقی فی بطن أمه) و (الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة)، کما فی الخبر، و الذاتی لا یعلل، فانقطع سؤال: انه لم جعل السعيد سعیدا و الشقی شقیاً؟ فإن السعيد سعید بنفسه و الشقی شقی كذلك،

و إنما أوجدهما الله تعالى (قلم اینجا رسید سر بشکست)، قد انتهى الكلام في المقام إلى ما ربما لا يسعه كثير من الأفهام، و من الله الرشد و الهداية و به الاعتصام. (خراسانی، ج ۱، ماده امر)

ترجمه این قسمت مرحوم اخون را به صورت اشکال و پاسخ آورده می شود تا فضای بحث روشن تر شود

(اشکال) اگر کفر و عصیان و اطاعت و ایمان بواسطه اراده خدای تعالی باشد که از مراد تخلف پذیر نیست، پس درست نیست که تکلیف به آن تعلّق بگیرد (و طلب شود)، چرا که کفر و عصیان و اطاعت و ایمان، خارج از اختیاری هستند که عقلا در تکلیف معتبر است. (پاسخ)

البته وقتی (کفر و عصیان یا ایمان و اطاعت) بواسطه مستفادشان به اراده حق تعالی از اختیار خارج می شوند که قبل از تعلّق اراده به آنها، مقدّمات اختیاریّه در میان نباشد، و الا (اگر اراده حق تعالی به افعال مزبور، مسبوق به مقدّمات اختیاریّه باشد)، پس چاره‌ای جز (استناد) صدور آنها به اختیار فاعل نیست، و الا تخلف اراده حق از مرادش لازم آید (و این امر قابل التزام نیست) تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

(اشکال)

اگرچه (براساس پاسخ فوق) کفر و عصیان از کافر و عاصی، مسبوق به اراده خودشان است لکن در عین حال، این دو (کفر و عصیان)، منتهی به امری شده که در اختیار (آنها) نیست (و آن اراده خدای تعالی است).

چگونه (کفر و عصیان اختیاری هستند)، درحالی که اراده ازلیّه و مشیت الهیّه، بر این دو سبقت گرفته است و در این صورت چگونه مؤاخذه این دو بر امری که بالاخره در اختیارشان نیست صحیح می باشد؟

(پاسخ)

رابطه علم الهی با اختیار انسان با تاکید بر نقد نظر مرحوم محقق خراسانی .../۱۵۷

- عقاب تابع کفر و عصیانی است که (خود) تابع اختیاری است که ناشی از مقدمات (اختیاریه فعل است که خود) ناشی از شقاوت ذاتی آن دو (کافر و عاصی) است که لازمه خصوصی ذات آن دو است، چنانکه (در حدیث آمده است که)، سعید در شکم مادر سعید بوده و شقی در شکم مادر، شقی است، و مردم معادن و ذخائری هستند مثل ذخائر طلا و نقره. و ذاتی قابل تعلیل نیست.

پس: سؤال از اینکه چرا سعید، سعید قرار داده شده و شقی، شقی خلق شده است منقطع می‌گردد. زیرا: سعید بنفسه و ذاتا سعید است و شقی نیز كذلك.

خدای تعالی این دو را این طور آفریده است و قلم بدینجا که رسید، سرش بشکست. در این مقام کلام به جایی رسید که چه بسا، افهام بسیاری از مردم از درک آن ناتوان است و ما از خدای تعالی رشد و هدایت را طلب نموده و به او تمسک می‌کنیم (سمیعی، ۱۳۸۶، ج ۲ ص ۸۶) ایت الله مظاهری معتقد است که این گونه مباحث در اصول جایی نداشته و نباید در کفایه مطرح می‌شد:

مرحوم آخوند در طلب و اراده، این گونه بحث را تمام می‌کند و ای کاش مرحوم آخوند بحث را رها می‌کردند؛ برای اینکه این بحث‌ها مربوط به اصول نیست. حالا اسم طلب را آورده‌اند و گفته‌اند طلب دو معنا دارد: یکی به معنای شیء و یکی به معنای صیغه‌ی افعال و ما بمعناه. حال که آورده‌اند، باید رها کنند، اما ما را در بغرنج عجیبی انداخته‌اند که این بغرنج عجیب هم مسأله‌ی جبر و تفویض و هم مسأله‌ی قضا و قدر است. آن وقت نتوانسته‌اند حل کنند و در آخر کار می‌گویند: «قلم اینجا رسید و سر بشکست» (مظاهری، درس خارج اصول) و البته جواب مفصل هم به مرحوم آخوند توسط ایت الله فاضل لنکرانی رحمه الله علیه داده شده است که ماهیت انسان واجد سعادت و شقاوت نیست:

آیاتصوّر ماهیت انسان من حیث هی، مستلزم، تصوّر سعادت و شقاوت اوست؟ خیر، و لذا این گونه نیست که اگر انسانی پا به عرصه وجود نگذاشت باز هم مسأله بهشت و دوزخ برای ماهیت انسان ثابت باشد. و لذا سعادت و شقاوت هیچ گونه ارتباطی به ماهیت

انسان ندارد. فی المثل: اگر شما مدت‌ها در ماهیت انسان من حیث هی، لیست الا هی بحث کنی، حتی برای يك بار هم ذهن شما به سعادت و یا شقاوت کشیده نمی‌شود. به عبارت دیگر: مسأله سعادت و شقاوت و یا به تعبیر دیگر حصول به بهشت و ورود به دوزخ عاقبت کار انسانهای موجود است و نه عاقبت ماهیت انسان. به عبارت دیگر: اگر سعادت و شقاوت، مربوط به ذات و ماهیت انسان باشد، مستلزم این است که: هزاران هزار انسانی که موجود نشده‌اند، دارای بهشت و یا دوزخ باشند و حال آنکه این‌گونه نیست. بلکه حصول به بهشت و ورود به دوزخ اثر وجودی انسان و در حقیقت نتیجه افعال و اعمال انسان موجود در عالم است. و لذا در آیه شریفه آمده است: (وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ)

متوجه می‌شویم که: سعادت عبارت است از: خوف از مقام ربّ و نهی النفس عن الهوی. امّا: خاف فعل بوده و به شخص، نسبت داده شده و ظهور در اراده و اختیار دارد. بنابراین: هرکس از روی اراده و اختیار خود نسبت به مقام پروردگار خوف پیدا کند و نفس خود را از طغیان و خواهشهای مضرّ بازدارد، سعادت‌مند است. پس: خوف از مقام پروردگار و نهی نفس عن الهوی دو فعل اخیری و دو عمل وجودی هستند که تابع وجود انسان‌اند.

(فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ج ۳ ص ۱۹۵)

مرحوم ایت الله العظمی فاضل لنکرانی در ادامه چند نتیجه می‌گیرند:

- ۱- سعادت و شقاوت دو امر اختیاری و ارادی می‌باشند.
 - ۲- این دو امر اختیاری و وجودی، ارتباطی به ذات ماهیت و لوازم ذات انسان ندارد.
 - ۳- از امور حادثه و نیازمند به علت هستند و ربطی به (الذاتی لا یعلل) ندارند.
- پس: نمی‌توان سعادت با شقاوت را با مسئله حیوانیت و یا ناطقیّت مقایسه کرد. (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ج ۳ ص ۱۹۵)

رابطه علم الهی با اختیار انسان با تاکید بر نقد نظر مرحوم محقق خراسانی .../۱۵۹

و ایشان در ادامه روایت السعید سعید فی بطن امه که مرحوم اخوند به آن استدلال کرده اند را مورد تحلیل قرار می دهد

اگر جناب آخوند مدّعی شود که مطلبش مبتنی و مستند به روایتی است که ذکر نمود چه؟ پاسخ می دهیم که: روایت مزبور مسئله ذاتی، ذاتیات و لوازم ماهیات را نفی می کند. چرا؟ زیرا: اگر سعادت و شقاوت مربوط به ذات و ذاتیات و ماهیت انسان می بود، تعبیر (فی بطن امه)، در روایت نمی آمد. زیرا بطن امّ یکی از مراحل وجود است.

پس: باید می گفت: السعید، سعید فی عالم ماهیه. و لو اینکه انسان هرگز به بطن ام قدم نگذارد و در عالم خارج تحقّق نیابد، مثل زوجیت که لازمه اربعه است به نحوی که اگر اربعه وجود هم نیابد زوجیت، لازمه آن است.

ثانیا: معنای روایت این است که: به کسی که عاقبت و سرانجام کارش در اثر سوءاستفاده از اختیار، منتهی به دوزخ است، به لحاظ سرنوشتش در آینده می توان این نسبت شقاوت را به زمانی که در شکم مادرش هم می باشد، نسبت داد.

به عبارت دیگر: وقتی جمعی از عقلاء به این نتیجه رسیدند که در آینده، جنایتی از فلان کس تحقّق می یابد، از هم اکنون آثار شقاوت را بر او مترتب کرده از او متنفّر می شوند. و لذا: مسئله شقاوت و سعادت در بطن امّ هم از همین مقوله است.

نکته: اعمال انسان و رسیدن به سعادت و شقاوت صددرصد اختیار است.

(فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ج ۳ ص ۱۹۵)

و در مورد تاثیر عوامل مختلف هم جواب داده شده است :

برخی از علل و عوامل انسان را به سعادت نزدیکتر می کند و برخی انسان را از سعادت دور می کند، امّا، نه آن علل و عواملی که انسان را به سعادت نزدیکتر می کند، راه رسیدن به سعادت را غیر اختیاری می کند، و نه آن علل و عواملی که انسان را از سعادت دور می کند برای انسان اضطرار و اجباری را ایجاد می نمایند.

فی المثل: کسی که نطفه‌اش از حلال و با رعایت آداب و سنن شرعیه منعقد و سپس در دامن والدین محترم و محترمه‌ای تربیت یافته باشد راهش هموارتر و به سعادت نزدیکتر است. کسی هم که نطفه‌اش از غذای حرام و سپس در محیطی آلوده تربیت شده است راهش سنگلاخ‌تر و از سعادت دورتر است.

اما: هیچ‌یک از این دو عامل، سلب اراده و اختیار از انسان نمی‌کند، و هرکسی توان این را دارد که خود را نجات دهد و از ابزار و عوامل هدایت استفاده کند. پس: جناب آخوند (ره)، سعادت و شقاوت جبری و غیر اختیاری نیستند.

(سمیعی، ۱۳۸۶، ج ۲ ص ۹۲)

نتیجه

خداوند متعال نه تنها به صدور فعل از انسان، علم و آگاهی پیشینی دارد، بلکه از خصوصیات و ویژگی‌های خاص آن، مبادی و مقدمات، دور و نزدیک آن نیز علم و آگاهی تام دارد، که یکی از مقدمات و اسباب فعل آدمی، توانایی و اراده و قدرت خود انسان است، به طوری که می‌توان گفت اختیار برای انسان یک امر ضروری است. در نتیجه همان گونه که علم ما به این که فلان شخص در حضور ما کار نیکي را انجام می‌دهد، سبب مجبور بودن آن شخص نمیشود، علم خدا به قبل از تحقق این کار نیک از منظر ما نیز سبب مجبور بودن آن شخص نمیشود.

به عبارت دیگر: خداوند به کارهای ما علم دارد و این علم الهی دخالتی با اختیار انسان ندارد و سبب جبر نمیشود. همانطور که پدر و مادر، فرزند خود را میشناسد؛ خداوند هم بندگان را میشناسد و میداند که او در فلان شرایط چه خواهد کرد. می‌توان گفت که نفی اختیار و جبرگرایی برای توجیه اعمال ناپسند است، زیرا انسانی که می‌داند خوب یا بد چه هست و کدام یک نافع و کدام مضر است و به دنبال انجام فعلی است که برایش نافع باشد، خود نیز مختار است و این را در انجام افعال خود قبول میکند، در انسان مجبور، ترس از مرگ یا اشتیاق به آن معنایی ندارد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للمصدق) - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۹۸ق.
۳. حکیم سبزواری، شرح منظومه،
۴. خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ۱ جلد، دار القلم - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۲ ه.ق.
۶. رجبی، محمود، انسان شناسی،
۷. سبحانی، جعفر، جبر و اختیار، قم مؤسسه امام صادق (ع) چاپ اول، ۱۳۸۱
۸. سجادی، جعفر، فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، صفحه: ۵۲۴، امیر کبیر، تهران - ایران، ۱۳۷۵
۹. سمیعی، جمشید، متن، ترجمه و شرح کامل کفایة الأصول - اصفهان، چاپ: اول، ۱۳۸۶ ش.
۱۰. سعیدی مهر، محمد، آموزش کلام اسلامی، جلد اول، چاپ سی و یکم ۱۳۹۸،
۱۱. طباطبایی، محمد حسین، نهاية الحکمه،
۱۲. العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نور الثقلین - قم، چاپ: چهارم، ۱۴۱۵ ق.
۱۳. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، اصول فقه شیعه - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۱ ش
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۱۵. مطهری، مرتضی؛ انسان و سرنوشت، تهران، انتشارات صدر، چاپ خانه رودکی ۱۳۷۷

۱۶۲/ پژوهش‌های فقهی - حقوقی، سال ۲، شماره ۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

۱۶. مصباح، محمد تقی، آموزش فلسفه، جلد: ۲، صفحه: ۹۴، سازمان تبلیغات اسلامی.

معاونت فرهنگی، تهران - ایران، ۱۳۶۶ ه.ش.

۱۷. مطهری، مرتضی، انسان و سرنوشت

۱۸. مظاهری حسین، درس خارج اصول، ۱۳۹۵/۶/۶